

ساختار جامعه بین الملل

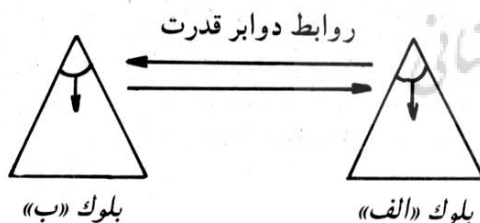
□ نوشته: دکتر داریوش اخوان زنجانی استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

بحرانی ترین شرایط، مانند تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به چکسلواکی (۱۹۶۸) و مجارستان (۱۹۵۶) و تجاوز ایالات متحده آمریکا به لبنان (۱۹۵۸) و جمهوری دومینیکن (۱۹۶۵)، مسکو و واشینگتن مناطق نفوذ نیروی رقیب را محترم می شمردند و تنها مناطق دیگر، یعنی مستعمرات بریتانیای کبیر در خاورمیانه، و فرانسه در هندوچین، صحنه رقابت و درگیری بود.

جنگ سرد

رویارویی نظامهای سرمایه داری و کمونیست در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی، تحت عنوان «جنگ سرد» شناخته شده است. در زمینه مناسبات دو جانبه، عدم مداخله در امور مناطق نفوذ طرف دیگر، و از لحاظ روابط با اقطار و دیگر کشورهای کوچک، تحت کنترل درآوردن اقتصاد، سیاست و امور دفاعی آنان، هدفهای اصلی دوا بر قدرت در جنگ سرد به حساب می آمد. به دیگر سخن، نقش تاریخی و سیاسی جنگ سرد و تحکیم و تثبیت موقعیت هر یک از دو ابر قدرت در مناطق نفوذ خود بود و زمینه را برای تقسیم دائمی فراهم ساخت. تشکیلات سیاسی و اطلاعاتی (سازمان سیا و سگ - ب)، اقتصادی (طرح مارشال، اصل چهار، COMEDOR و نظامی (پیمان اتلانتیک شمالی، پیمان ورشو)، در واقع ابزارهای رقابت برای کسب برتری در جهان به شمار می آیند. مکانیسم روابط سیاسی کشورها در این دوره، دو جنبه بارز دارد که در عین حال مکمل یکدیگرند (۲). جنبه اول تحت عنوان «بیعت و وفاداری» مطرح شده و هدف از آن به دست آوردن وفاداری و وابستگی کشورهای کوچکتر است. دکترین سیاسی برژنف (حاکمیت محدود)، و اینن های سیاسی برومن و آیزنهاور، به بهترین و واضح ترین صورت، خواست ها و هدف های ابر قدرتها و محدودیت میدان عمل کشورهای کوچک را نشان می دهد.

جنبه دوم، «تسلط» و «تفوق» است که به صورت پیمان های نظامی منطقه ای، برای نمایش قدرت برتر و سد کردن راه طرف مقابل، رخ می نماید. در دوران جنگ سرد، روابط بین المللی شکل بسیار ساده ای داشت: دو هرم که در رأس آنها ابر قدرت ها بودند و ارتباطها در داخل هر هرم از بالا به پایین و در خارج از آن، میان دو رأس صورت می گرفت. فقدان ارتباط با جریان اعمال نفوذ از پائین به بالا در داخل هر هرم و همچنین فقدان روابط گسترده بین اقطار دو بلوک، وجه مشخصه ساختار جامعه بین الملل در دوران جنگ سرد بود. ساختار مزبور را می توان با الگوی زیر نشان داد:



□ تشنج زدائی

در عصر اتم، بقاء بشریت مستلزم همکاری دو ابر قدرت برای جلوگیری از جنگ اتمی است. این واقعیت تدریجاً موجب پیدایش قواعدی عرفی گردید که زمینه را برای پیدایش سیاست تشنج زدائی فراهم ساخت. دوره تشنج زدائی، عملاً پس از ساختن دیوار برلن در سال ۱۹۶۱ آغاز شد.

اتخاذ سیاست تشنج زدائی توسط دو ابر قدرت، به معنی اعلام پایان روابط خصمانه بین رهبران دو بلوک بود. مفهوم واقعی این امر، تغییر موازنه قدرت بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی نبود، بلکه برعکس، پذیرش وضع موجود، یعنی صحنه نهادن بر این نکته بود که هیچ یک از طرفین توانائی دگرگون ساختن وضع موجود را ندارد. به این ترتیب، شناسائی وضع موجود، در

□ رفتار سیاسی، در محدودترین وجه، شامل کنشها و واکنشهای یک بازیگر سیاسی نسبت به دیگر بازیگران است. لازمه فهم بهتر این رفتار، گنجاندن آن در چارچوب نقشها می باشد. نقش یعنی رفتارهای تکرار شده و متداول که به عنوان قواعد رفتاری در جامعه پذیرفته شده است. (۱)

رفتار یک بازیگر متأثر از نقشهائی است که خود ایفاء می کند یا در برابر او بازی می شود.

ساختارهای سیاسی به نوبه خود ترکیبی از نقشهای سازمان یافته هستند. دو پدیده «نقش» و «ساختار» در مراحل ابتدائی پیدایش و تکامل، دارای روابط دیالکتیکی هستند، اما در مراحل بعدی، ساختارها در شکل گیری نقشها سهم بنیادی دارند و به عنوان متغیرهای اساسی در روابط بین نقشها (رفتارها) عمل می کنند.

به عبارت دیگر، درک بهتر رفتار بازیگران مستلزم آن است که ساختارها مورد مطالعه قرار گیرند و فراتر از آن، مرحله تکامل ساختار نیز بررسی شود، زیرا در مراحل ابتدائی و نهائی، یک ساختار سیاسی از آزادی عمل بیشتری برخوردار است.

در الگوهای ساختاری، بازیگران اصلی، «رفتار» را تحت الشعاع خود قرار می دهند. نقشهای سازمان یافته تحت عنوان نهادها شناخته شده اند. بنابراین، رفتار بازیگران در نهادهای سیاسی «وجه مشخصه جامعه بین الملل» است و همچنین، بحران در نهادهای نظامی (ناتو و پیمان ورشو) و سیاسی (جنبش عدم تعهد).... نه تنها نقش بازیگران اصلی را در جامعه بین الملل زیر سؤال می برد، بلکه می تواند زمینه را برای پیدایش بازیگران عمده دیگر در صحنه فراهم کند و یا حرکت بازیگران کوچکتر را از محدودیتهای سابق رها سازد.

محور بحث پیرامون سیاست خارجی، این فرضیه است که کشورها به عنوان بازیگران اصلی و مستقل فعالیت می کنند و نقش رهبری فعالیتهای سیاسی خود را به عهده دارند. ولی واقعیت این است که مساله رفتار کشورها را باید در چارچوب وسیع ساختار جامعه بین الملل گنجانید و در این راستا به جستجوی «مراکز قدرت واقعی» پرداخت.

پایان جنگ جهانی دوم، سرآغاز یک نظام واقعاً بین المللی محسوب می شود که همه کشورهای جهان را در برمی گیرد. از آن هنگام، برخلاف دوران پیش از جنگ، اروپا دیگر مهم ترین صحنه کشمکشها و صدور تنش ها نبود، بلکه رقابت میان قدرتهای بزرگ تدریجاً در مسیر تسلط بر جهان افتاد. این رقابت تحت عنوان «نظام دو قطبی» بررسی می شود.

نظام دو قطبی در سالهای آخر جنگ دوم جهانی، یعنی از زمانی که پیروزی بر آلمان و ژاپن امری مسلم به نظر می رسید، پدید آمد و تاکنون سه دوره را به خود دیده است که عبارتند از: پیدایش نظام دو قطبی، جنگ سرد و تشنج زدائی.

* نظام دو قطبی

کنفرانسهای تهران، یالتا و پتسدام، ویژگی های روابط دوا بر قدرت را مشخص نمود. گرچه دوا بر قدرت از جهت هدفها و آرمانهای جهانی رقیب یکدیگر بودند، معهذاً، برای جلوگیری از جنگ هسته ای و نابودی بشریت، نیاز به مدارا و اتخاذ سیاست های محتاطانه در روابط دو جانبه داشتند و همین امر زمینه را برای تفاهم در باره مناطق نفوذشان فراهم ساخت.

هدف اصلی قراردادهای یالتا، پذیرش وضع موجود و به رسمیت شناختن آن بود. رقابت برای کسب برتری از یک سو، و همکاری به منظور جلوگیری از فاجعه ای دینامیک از سوی دیگر، ویژگی بارز روابط بین الملل در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی بوده است.

پس از دوران انتقالی (سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷) که هر یک از دو ابر قدرت اراده طرف متقابل را در پاسداری از مناطق نفوذ خود (از جمله ایران و یونان) به آزمایش نهاد، هیچ یک از آنها به حریم مناطق نفوذ دیگری تجاوز نکرد. حتی در

□ سوابق تاریخی و فرهنگی، گریز از رژیم‌های دیکتاتوری، مسائل گوناگون اقتصادی - اجتماعی، و جذابیت‌های دنیای غرب، موجب برقراری روابط نزدیک میان شرق اروپا و بازار مشترک خواهد شد.

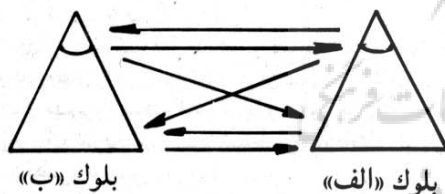
□ متغیرهای تازه‌ای که با نام «نیروهای گریز از مرکز» یا «عوامل دموکراتیزه شدن جامعه بین‌الملل» شناخته می‌شوند، نه تنها روند تسلط ابرقدرت‌ها بر اقمارشان را تضعیف کردند (و به نظام دو قطبی ضربه زدند)، بلکه شرایط عینی و ذهنی برای آزادی عمل بیشتر کشورهای ضعیف فراهم ساختند.

□ نیروهای فعال خارج از دو بلوک

جنبش عدم تعهد که بیانگر اهداف استقلال طلبانه اعضای جدید جامعه جهانی بوده است، یک نیروی گریز از مرکز و به نظر برخی، نیروی سوم را در روابط بین‌الملل تشکیل می‌دهد. قدرت سازمان‌های نوپای بین‌المللی، مانند سازمان کشورهای صادرکننده نفت و همسویی و همکاری ملت‌های جهان سوم علیه استثمار^(۴) گام‌هایی بلند در مسیر آگاهی و کسب استقلال سیاسی - اقتصادی این ملت‌ها محسوب می‌شود.

این متغیرها که تحت عنوان «نیروهای گریز از مرکز» یا عوامل دموکراتیزه شدن جامعه بین‌الملل شناخته می‌شوند، نه تنها روند تسلط ابرقدرت‌ها بر اقمارشان را تضعیف کردند (و به نوبه خود به نظام دو قطبی ضربه زدند)، بلکه شرایط عینی و ذهنی برای آزادی عمل بیشتر کشورهای ضعیف فراهم ساختند.

بیش از این گفته شد که برخی از صاحب‌نظران قدرت گرفتن و حضور فعال جمهوری خلق چین را در عرصه سیاست بین‌المللی سبب پیدایش یک نظام سه قطبی می‌دانند. اما باید اذعان نمود که در ساختار جامعه بین‌الملل ویژگی‌های یک نظام دو قطبی حفظ شده است، با این تفاوت که نظام ارتباطی افقی و چند جانبه جایگزین ارتباط‌های عمودی (از بالا به پایین) گردیده است. الگوی زیر نشان‌دهنده این تحول می‌باشد:



□ جنگ سرد دوم: جنگ سرد دروغین

روابط دو ابرقدرت و سیاست بین‌الملل بر اساس اصول تشنج‌زدانی (تفاهم‌نامه مسکو، سال ۱۹۷۲) تنظیم شده بود، اما شکست این سیاست موجب بروز دومین جنگ سرد گردید. ایالات متحده که خاورمیانه و تا اندازه‌ای کمتر، آنگولا را صحنه آزمایش حسن‌نیت و وفاداری شوروی به اصول تشنج‌زدانی قرار داده بود، در اواسط دهه هفتاد متوجه شد که نه تنها سیاست‌های شوروی از این اصول منحرف گردیده، بلکه تشنج‌زدانی زمینه را برای افزایش قدرت شوروی مساعد نموده و به همان نسبت اقتدار آمریکا در سطح بین‌المللی سیر نزولی در پیش گرفته است. از این گذشته، توان اقتصادی - سیاسی ژاپن و اروپای غربی و نیز دگرگونی‌های سیاسی - نظامی دیگر، مانند: سقوط رژیم پهلوی و تجاوز شوروی به افغانستان، رهبری آمریکا را با مشکلات بسیار مواجه ساخت. به عبارت دیگر، در سطح داخلی و بین‌المللی سیاست آمریکا با سه مسئله بنیادی دست به گریبان بود:

- ۱- کسب مجدد رهبری جهان سرمایه‌داری توسعه یافته.
- ۲- تسلط مجدد بر جهان سوم و استثمار آن.
- ۳- ایجاد دوباره اعتماد به نفس که در پی بحران ویتنام و واترگیت از دست



چارچوب روابط عادی بین دو ابرقدرت، ویژگی بنیادی دوران تشنج‌زدانی به شمار می‌رود.

به موازات تکامل این پدیده، پیدایش سه عنصر نوین نه تنها برتری ابرقدرت‌ها و ادامه نظام دو قطبی را زیر سؤال برد، بلکه ساختاری نوین در جامعه بین‌الملل پدید آورد. عناصر جدیدی که زمینه‌ساز «دموکراتیزه شدن» جامعه بین‌الملل شدند، عبارت بودند از:

- (۱) نیروهای فعال در داخل هر بلوک.
- (۲) پیدایش جمهوری خلق چین به عنوان یک قدرت بزرگ.
- (۳) نیروهای فعال خارج از دو بلوک.

نیروهای فعال در داخل بلوک‌ها نقش مستقیمی در متزلزل کردن پایه‌های تفوق و تسلط ابرقدرت‌ها بر اقمارشان ایفاء نمودند.

مقاومت کشورهای اروپای شرقی در برابر سلطه جوئی‌های اتحاد جماهیر شوروی از یک سو، و ایجاد شکاف در صفوف کشورهای سوسیالیستی به ویژه اختلافات عمیق میان مسکو و پکن از سوی دیگر، مسئله عدم توانایی شوروی در جلب توافق آزادانه اقمار خویش را مطرح نمود و به دنبال آن، رهبری ایدئولوژیک شوروی را زیر سؤال برد. برخی عناصر مقطعی، مانند سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز، و یا تغییر دیدگاه ایدئولوژیک شوروی در باره نقش بورژوازی ملی در تکامل جوامع عقب افتاده نیز به نوبه خود سهم عمده‌ای در افزایش آزادی عمل کشورهای جهان سوم داشت و برتری و سلطه آمریکامپ از اینگونه دگرگونی‌ها مصون نماند.

ظهور اروپای غربی و ژاپن، به عنوان مراکز جدید قدرت، موجب رقابت و پیدایش نیروهای گریز از مرکز در اردوگاه غرب گردید. این امر نه تنها اتحاد سیاسی و وحدت آرمانی جهان سرمایه‌داری را متزلزل کرد، بلکه در باره قدرت و نفوذ بلامنازع ایالات متحده تردیدهایی به وجود آورد. از این گذشته، برابری اتمی بین دو ابرقدرت، واشنگتن را متوجه این واقعیت ساخت که صاحب قدرتمندترین نیروی نظامی جهان نیست و به این جهت باید در رفتار و سیاست‌های خود تا حدودی تجدید نظر نماید. از سوی دیگر، شکست‌های نظامی - سیاسی آمریکا را متقاعد ساخت که دیگر نمی‌تواند به تنهایی رهبری و اداره امور جهان سرمایه‌داری را به عهده داشته باشد.^(۳) به این جهت است که می‌بینیم در آئین سیاسی نیکسون بر «همکاری» به عنوان یک «واژه کلیدی» تاکید می‌شود.

□ نظام سه قطبی

برخی معتقدند که ظهور جمهوری خلق چین به صورت یک ابرقدرت باعث پیدایش نظام سه قطبی گردیده و رابطه سه جانبه‌ای به وجود آورده است. هر چند به دلیل فقدان توازن در قدرت سه قطب، شکل گرفتن یک بازی سه‌گانه واقعی امکان پذیر نبوده است، ولی می‌توان به یک دگرگونی اساسی در محور روابط بین‌المللی اشاره نمود. بررسی ویژگی‌ها و چگونگی روابط سه‌گانه از حوصله این مقاله خارج است، ولی میتوان برخی نتایج آن را برشمرد:

- ۱- دگرگونی پیوسته در موازنه قدرت بین دو قطب.
- ۲- انتلافها، همکاری‌ها و تفاهم‌های موقت بین سه قطب که موجب انعطاف پذیری جدیدی در روابط بین‌الملل شده است.
- ۳- برخورداری کشورهای کوچک از آزادی عمل بیشتر، به عنوان پیامد تحولاتی که بیان شد.

رفته بود.

بعد نظامی جنگ سرد دروغین در زمان ریاست جمهوری کارتر مطرح شد. در دوران ریاست جمهوری ریگان نیز ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی این جنگ ظاهر گردید و در عین حال وسائلی برای دگرگونی وضع موجود و دستیابی به این اهداف فراهم آمد.

تجدید فعالیت‌های کمیته هماهنگی (Coordination Committee «COCOM»)

به ویر، در مورد صدور گاز طبیعی شوروی به اروپای غربی، برنامه جنگ ستارگان، تجاوز به گرانا و لیبی، از جلوه‌های سیاست بین‌المللی تازه آمریکا محسوب می‌شدند و در ترسیم سیمای یک آمریکای قدرتمند و متکی به نفس مؤثر بودند.

معهد، تفاوت‌هایی اساسی بین جنگ سرد اول و جنگ سرد دوم وجود داشت: در حالیکه جنگ نخست که شاهد وحدت و یگانگی کامل غرب بود، موجب گسستگی روابط شرق و غرب گردید، در دوران دومین جنگ، وجود عناصری چون عدم اتحاد غرب، عملکرد مستقل اروپا، فعالیت جنبشهای صلح در آن قاره، ادامه یافتن روابط میان اروپای غربی و بلوک شرق، بر اجتناب ناپذیر بودن تشنج زدانی دلالت داشت.

پرسترویکا و تحولات اخیر در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ضربه نهائی را به جنگ‌های سرد اول و دوم وارد نمود.

پرسترویکا و پایان یافتن سیطره شوروی بر اروپای شرقی، ساختار جامعه بین‌المللی را که در کنفرانسهای دوران جنگ بنیانگذاری شده بود دگرگون ساخت و موجب بروز تغییرات اساسی در الگوها و طرز تلقی از روابط بین‌الملل گردید.

در عصر حاضر ساختار جامعه بین‌الملل دوران انتقالی را طی میکند و متغیرهای جدیدی وارد معادلات شده‌اند که سئوالات متعددی را در مورد آینده و اشکال احتمالی ساختار جدید جامعه بین‌الملل مطرح می‌نمایند. برشمردن همه متغیرها، بررسی ابعاد مختلف و نحوه تکامل آنها... از حوصله این مقاله خارج می‌باشد لذا به ذکر نکاتی کلی در این زمینه اکتفا می‌شود.

متغیرهای تازه در دوران انتقالی

۱- اتحاد جماهیر شوروی: تحولات اخیر در این کشور سئوالات متعددی را مطرح می‌کند لکن از لحاظ ساختار آینده جامعه بین‌الملل که در حال شکل‌گیری است، اکثر این تحولات فاقد اهمیت خاص می‌باشد.

اساسی‌ترین موضوع در این زمینه، افول قدرت شوروی و خط‌مشی و رفتار آتی مسکو در جامعه بین‌الملل است. با در نظر داشتن ابعاد مختلف و عناصر متشکله قدرت لازم است به چند نکته اشاره شود:

الف - پایان سیطره شوروی بر اروپای شرقی، گرچه بیانگر ضعف می‌باشد معهذ در بلندمدت چه از نظر اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی - روانی متضمن آثار مثبتی برای قدرت شوروی در جامعه بین‌الملل خواهد بود.

ب - نباید فراموش شود که شوروی یک قدرت نظامی بزرگ و برنامه‌های تسلیحاتی آن همچنان در حال گسترش است.

ج - شوروی امروزه ابتکار اندیشه و عمل در سیاست بین‌الملل را بدست دارد و در شکل‌گیری ساختار جامعه بین‌المللی ایفاگر یکی از مهمترین نقش‌هاست. لازم به یادآوری است که هدف گورباچف نظاره کردن برافول اتحاد جماهیر شوروی نیست. صرف نظر از مسیر ایدئولوژیکی شوروی در آینده، مطرح بودن آن کشور بعنوان یک ابرقدرت در جهان تردید ناپذیر است.

در پی دوران انتقالی، شوروی بعنوان یک ابرقدرت در شکل‌گیری ساختار جامعه بین‌الملل آشکارا مؤثر خواهد بود و لذا در تداوم رقابت‌های سیاسی - استراتژیکی، یا بدون ایدئولوژی، تردید نمی‌توان داشت.

۲- آینده اروپای شرقی: اروپای شرقی در سیاست داخلی و خارجی چه مسیری را انتخاب خواهد نمود؟ چنین بنظر می‌رسد که سوابق تاریخی و فرهنگی، گریز از حکومت‌های دیکتاتوری، مسائل گوناگون اقتصادی - اجتماعی و جذابیت‌های اروپای غربی و بطور کلی دنیای غرب، موجب برقراری روابط نزدیک میان شرق اروپا و بازار مشترک خواهد شد معهذ باید خاطر نشان کرد که کمک‌های غرب انتظارات و آرزوهای اروپای شرق را برآورده نساخته و چنین به نظر می‌رسد که غرب برای کسب امتیازات بیشتر، کمک‌های مالی - اقتصادی را به تعویق انداخته است. سئوال دیگری نیز مطرح است: آیا شرایط صندوق بین‌المللی پول که معمولاً پذیرفتن آن راه‌گشای کمک‌های مالی غرب است، مورد قبول این کشورها قرار خواهد گرفت، یا نه؟ در هر صورت رها شدن کشورهای اروپای شرقی از سلطه شوروی و گرایش آنها به برقراری روابط نزدیک با غرب، متضمن مسائل متعددی برای جهان غرب خواهد بود.

الگوی ذهنی دوران جنگ سرد را باید در هم شکست. آیا صحیح است که از کشورهای اروپای شرقی بعنوان یک واحد نام برده شود؟ بی‌تردید واکنش این کشورها در برابر این مسائل یکسان نبوده و باید انتظار داشت که آنها هر یک مستقلاً سیاست خارجی آتی خود را در چهار مسیر مختلف تنظیم کنند: به سوی غرب، بطرف شوروی، بی‌طرفی، عدم تعهد.

نقش اقلیتها در شکل‌گیری سیاست خارجی و داخلی این کشورها چه خواهد بود و آیا مشکلاتی که از پیش از جنگ دوم جهانی بلحاظ سیطره شوروی مسکوت مانده تکرار خواهد شد؟

۳- آینده اروپا: با توجه به مسائل فوق باید آینده اروپا را مورد بررسی قرار داد. از یک سو جامعه اروپا با سرعت بطرف وحدت ۱۹۹۲ حرکت میکند ولی مسائلی مانند ملیت و مذهب پرسش‌هایی را در اذهان بیدار میکند. آیا اروپای متحد درهای خود را بروی کشورهای اروپای شرقی خواهد گشود؟ و آیا ملل اروپایی در پرتو اتحاد ۱۹۹۲ آمادگی ذهنی و توانایی اقتصادی - سیاسی لازم را برای پذیرش این امر دارند؟

چهره سیاسی و ساختار امنیتی اروپا در آینده چه خواهد بود؟ یکی از مستلزمات خاتمه جنگ سرد، پایان یافتن تهدید شوروی نسبت به

اروپا بوده است. امروزه این امر تحقق یافته اما هنوز راه حلی نهائی برای یک مسئله بنیادی، یعنی چگونگی ساختار جدید امنیت اروپا پیدا نشده است. گرچه موقتاً در باره ادامه حیات ناتو توافق شده است ولی آیا ادامه فعالیتهای این سازمان با مسئله وحدت نهائی کشورهای اروپایی سازگاری خواهد داشت؟ و همچنین، آیا وحدت اروپا یعنی اعاده قدرت و استقلال عمل آن بر تعهدات امریکان نسبت به اروپا و ناتو تاثیر نخواهد گذاشت؟ اتلانتیک گرانی و «پان اروپائیزم» بیشتر از هر زمان به دو پدیده متضاد مبدل شده‌اند و انتخاب یکی از این دو مکتب برای اروپا در آینده نزدیک (بعد از سال ۱۹۹۲) اجتناب ناپذیر بنظر می‌رسد.

۴- نهادهای فراملی: وحدت جامعه اروپا از چند جهت دارای اهمیت خاص می‌باشد. بازار مشترک یک مرکز قدرت اقتصادی، تکنولوژیکی و مالی را

□ جنبش عدم تعهد که بیانگر اهداف استقلال طلبانه اعضای جدید جامعه بین‌الملل است، یک نیروی گریز از مرکز، و به نظر عده‌ای، نیروی سومی را در روابط بین‌الملل تشکیل می‌دهد.

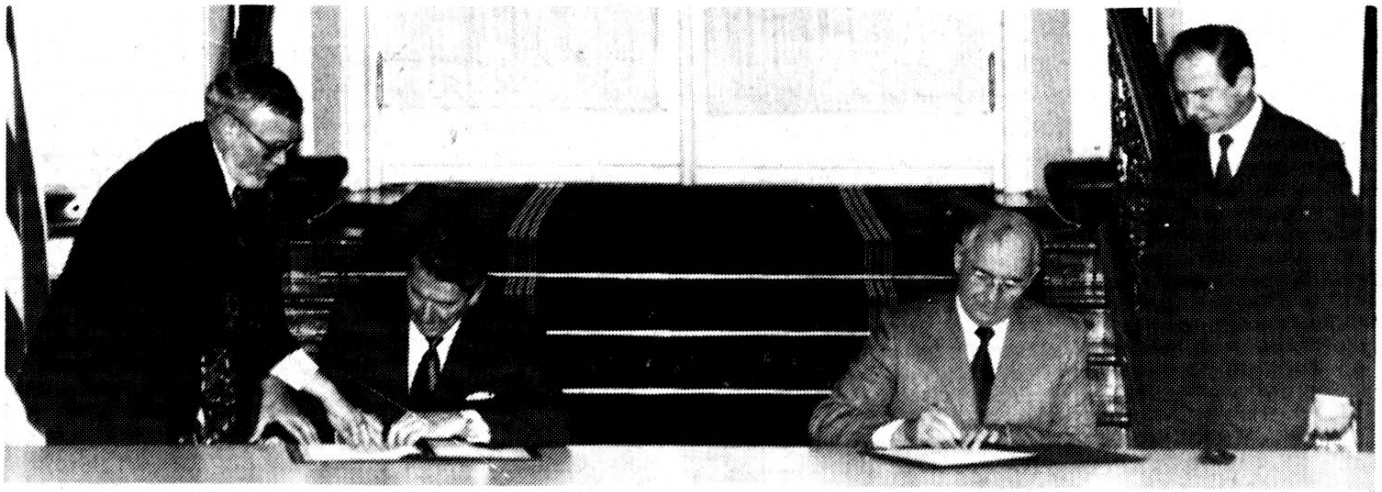
تشکیل میدهد که می‌تواند همسنگ قدرتهای بزرگ اقتصادی، مانند آمریکا و ژاپن باشد و عدم توانایی دو ابرقدرت در مهار کردن روند وحدت، نشانه قدرت این روند و اراده ملل اروپایی میباشد. علاوه بر جامعه اروپا قادر است از دو جهت نهادهای فراملی را گسترش بخشد.

از یک سو، جامعه اروپا ترجیح می‌دهد که با واحدهای بزرگتر و اتحادیه‌ها ارتباط داشته باشد و بهمین دلیل شکل‌گیری چنین نهادهایی را تشویق می‌نماید. اتحادیه مغرب عربی نمونه‌ای از آن است. از سوی دیگر، اندیشه دست‌یابی به برابری قدرت و نیازهای اقتصادی، سیاست کشورها را تدریجاً بطرف تشکیل سازمانهای فراملی سوق میدهد. آیا این پدیده موجب پیدایش قطبهای نوین دیگری یعنی سازمانهای فراملی - منطقه‌ای خواهد شد؟

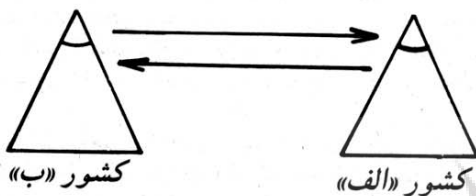
۵- نقش سازمانهای بین‌المللی: افول عنصر ایدئولوژی و فیصله یافتن برخی از مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای، زمینه را برای بررسی جدی مسائل مهم دیگری که با منافع همه کشورها در ارتباط می‌باشد، مانند بدهی‌های جهان سوم، گرسنگی، محیط زیست، و غیره مساعد نموده و باید انتظار فعالیت بیشتری را توسط سازمانهای بین‌المللی داشت. معهذ لازم است به دو پدیده که جامعه بین‌الملل را در برابر دو مسیر متضاد قرار می‌دهد، اشاره نمود.

نیازهای کشورهای سرمایه داری توسعه یافته که در رابطه با مسئله استثمار قابل مطالعه است، فعالیتهای سازمانهای بین‌المللی را تحت الشعاع قرار خواهد داد. احتیاج میزب کشورهای اروپای شرقی به کمک‌های مالی و اقتصادی غرب، جریان اینگونه فعالیتهای اروپا از جهان سوم بسوی اروپای شرقی منحرف خواهد کرد. واکنش جامعه بین‌الملل در اینخصوص چه خواهد بود، یا چه میتواند باشد؟ چاره اندیشی قطعی برای دیون جهان سوم و کوششهای صادقانه جهت توسعه و رشد این کشورها، یا بهره برداری از بحران کنونی جهت تعمیق و گسترش سیطره غرب؟ انتظار می‌رود که یک بار دیگر، استثمار و نیازهای سیاسی - اقتصادی قدرتمندان، تعیین کننده پاسخ باشد.

در مورد مسایل صلح و امنیت بین‌المللی، با توجه به همکاری‌های نزدیکتر شوروی و امریکا میتوان انتظار داشت که سازمانهای بین‌المللی با وحدت کلام و قاطعیت بیشتری وارد عمل شوند. ولی از سوی دیگر می‌دانیم که



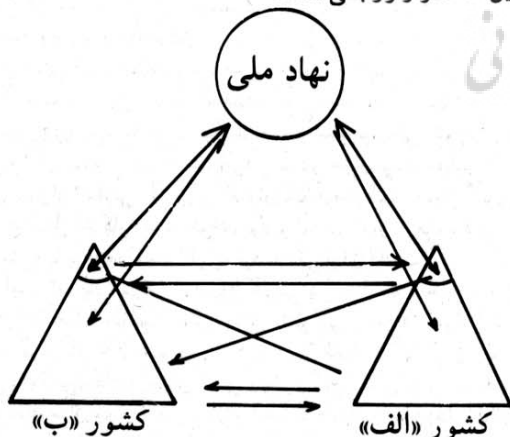
در سطوح پایین تر:
 (۱) قدرتهای منطقه ای کوچکتر.
 (۲) اتحادیه های منطقه ای واقعی در جهان سوم.



تعدد اتحادیه ها و ائتلافها در جهان سوم، بویژه در جهان عرب و آمریکای لاتین، مسئله ثبات آنها را مطرح می کند. بطور کلی این اتحادیه ها چنانچه بعنوان زیر سیستم های جامعه بین الملل و نظام مسلط بران ادامه حیات دهند. نه تنها از اهمیت ویژه ای برخوردار نخواهند بود بلکه موجب تداوم ساختارهای وابسته خواهند شد و در عین حال شرایط را برای کنترل بیشتر نظام مسلط بر جامعه بین الملل فراهم خواهند ساخت.

□ شیوه و روند تحقق اتحاد

در صورتیکه این اتحادیه ها صرفاً بر مبنای توافق سران کشورها تشکیل گردد و در همان سطح بماند، یعنی کشورهای عضو اتحادیه فاقد رشته های وابستگی متقابل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی باشند، جنبه کوتاه مدت و موقت خواهند داشت و به فرض آنکه بتوانند به حیات خود ادامه دهند، صرفاً نقشی ناچیز در روابط کشورهای عضو ایفاء کرده و در سطح بین المللی (منطقه ای یا جهانی) از اهمیت ویژه ای برخوردار نخواهند بود. الگوی زیر نشان دهنده چنین ساختار و روابطی است.



دولتها میتوانند به صورت های دیگری بوسیله اتخاذ سیاست های داخلی و خارجی خاص زمینه را برای برقراری، تسهیل و تسریع روابط با یکدیگر فراهم کنند و به نحوی که شرایط عینی (اقتصاد، تجارت، مدیریت) و ذهنی (قبول همزیستی با دیگران، و تفویض بخشی از حاکمیت) کشورها به یکدیگر نزدیک شود و تدریجاً ساختارهای وابستگی متقابل و چند جانبه پدید آید. چنین الگویی را میتوان به صورت زیر ترسیم نمود:

شورای امنیت سازمان ملل پیوسته مرجعی برای توجیه و مشروعیت بخشیدن به سیاست های قدرتهای بزرگ بوده و همکاری و هم سوئی اخیر دوا بر قدرت، سیطره آنها را بر این ارگان سازمان ملل شدت بخشیده است.

(۶) متغیرهای اقتصادی: با توجه به اینکه ایدئولوژی و خطوط مشی سیاسی در نیم قرن اخیر عمدتاً تعیین کننده سیاست بین المللی بوده اند، لازم است این پرسش مطرح گردد که در آینده نزدیک و قابل پیش بینی، چه تغییری احتمالاً روند تکامل جامعه بشری را تحت الشعاع قرار خواهد داد؟

در دوران جنگ سرد، تضاد بین دو جهان سرمایه داری و سوسیالیسم مانع از آن می شد که نیازهای نظام سرمایه داری و رقابت میان کشورهای سرمایه داری منجر به برخورد و کشیده شدن آنها به لبه پرتگاه گردد. ولی این امر در عین حال از جهاتی موجبات تضعیف سرمایه داری را در مقابل سوسیالیسم فراهم می ساخت. رقابت در جهان سرمایه داری تبدیل به مسابقه تکنولوژیکی و اقتصادی شده بود و ضمناً برتری تکنولوژیکی غرب که نتیجه این رقابتها بود وسیله قدرتمندی برای مبارزه همه جانبه با شوروی تلقی می شد.

امروزه این رقابتها تکنولوژیکی و در نتیجه اقتصادی، تعیین کننده روند و مسیر تکامل جوامع سرمایه داری توسعه یافته محسوب می شود و به عبارت دیگر، در این کشورها متغیرهای عینی و ماده گرایی نقش تاریخی خود را بازیافته اند. (۵)

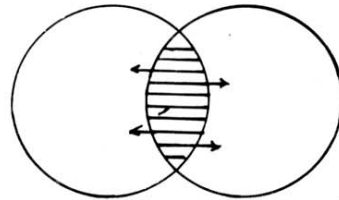
با توجه به تسلط همه جانبه غرب بر نظام بین المللی، و نیز افزایش مداوم اهمیت متغیرهای اقتصادی و تکنولوژیکی در جوامع پیشرفته صنعتی، میتوان انتظار داشت که این متغیرها نه تنها به جوامع دیگر انتقال داده شود، بلکه پدیده اقتصاد به عنوان یک متغیر اساسی در شکل بخشیدن به روابط بین المللی و ساختار جامعه بین الملل نقش اساسی و حیاتی ایفاء کند.

□□□

□ متغیرهای موثر در شکل گیری ساختار جامعه بین الملل

- (۱) نقش مسلط اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و ایالات متحده آمریکا
 - (۲) اهمیت روز افزون سازمانهای بین المللی
 - (۳) اهمیت فزاینده متغیرهای اقتصادی - تکنولوژیکی
- در این راستا سه پرسش مطرح می شود:
- (۱) روابط متقابل این متغیرها چیست یا چه میتواند باشد؟
 - (۲) ترکیب، کنش و واکنش آنها چه ساختاری را برای جامعه بین الملل بوجود خواهد آورد؟
 - (۳) موقعیت کشورهای جهان سوم چه میتواند باشد؟
- احتمالاً جامعه بین الملل در برگیرنده پنج مرکز قدرت مسلط یا اصلی خواهد بود:

- (۱) آمریکا: قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی.
- (۲) شوروی: قدرت نظامی - سیاسی و در صورت موفقیت سیاستهای بازنگری و نوسازی، یک قدرت اقتصادی نوین.
- (۳) جمهوری خلق چین: قدرت سیاسی - نظامی (منطقه ای).
- (۴) جامعه اروپا: قدرت سیاسی - اقتصادی و در صورت پیدایش زاه حل اروپایی برای ساختار امنیتی در آینده، یک ابر قدرت نظامی.
- (۵) ژاپن: قدرت اقتصادی که اخیراً نقش فعالتری در روابط بین المللی ایفاء می کند.



کشور «الف» کشور «ب»

هم گرانی و همکاری با ثبات در ابعاد تاریخی، فرهنگی و اقتصادی شکل میگیرد، نه در ابعاد سیاسی و ایدئولوژیکی. در این صورت، سازمانهایی فراملی پدید خواهد آمد که میتواند حالت زیر را داشته باشد:
الگوی اول: اینگونه اتحادیه ها نقشی سطحی در روابط کشورهای عضو خواهند داشت و در روابط بین الملل نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار نخواهند بود.

تجربه نشان می دهد اتحادیه هایی که بیشتر بیانگر مسائل سیاسی - نظامی هستند فاقد ثبات کافی بوده و با دگرگونی های سیاسی از هم خواهند پاشید. الگوی دوم: چنین ساختاری به زمان طولانی تری نیاز دارد، ولی میتواند ارائه کننده منابع جدیدی از قدرت اقتصادی، تجاری و سیاسی در سطح بین المللی باشد و شرایط را برای رهائی جهان سوم از فقر، بی کفایتی و وابستگی فراهم نماید.

موقعیت جهان سوم

بطور سطحی میتوان اینگونه استدلال نمود که با کاهش رقابت قدرت های بزرگ برای تسلط بر جهان سوم، کشورهای جهان سوم از آزادی عمل بیشتری برخوردار خواهند شد، با رنگ باختن یا پایان جنگ سرد هر مسئله ای به یک بحران بین المللی تبدیل نخواهد گردید، در بسیاری از جریانات مسئله امنیت و آبرو و حیثیت ابرقدرتها مطرح نخواهد بود و نتیجتاً اراده آنها در قالب سیاست بازدارندگی متجلی نخواهد شد، و بدین ترتیب احتمال پیدایش بحرانهای بین المللی که ابرقدرتها تولید کننده و ادامه دهنده آن باشند کاهش خواهد یافت.

بر اساس این استدلال میتوان انتظار داشت که در نتیجه کاهش بحران های بین المللی کشورهای کوچکتر از آزادی عمل بیشتری برخوردار گردند. معذالک، واقعیت های سیاست بین المللی، رفتار قدرتهای بزرگ، و مسائل نهفته در جهان سوم، خلاف این امر را اثبات می کند.

□ شورای امنیت سازمان ملل متحد همواره مرجعی برای توجیه و مشروعیت بخشیدن به سیاست قدرت های بزرگ بوده و همکاری و همسوئی دوا بر قدرت در این زمان، سیطره آنها را بر این نهاد شدت بخشیده است.

نخست، با توجه به پایان یافتن جنگ سرد و اینکه بحران ها دیگر منجر به رویارویی دوا بر قدرت و تهدیدات اتمی نخواهد شد، لذا قدرتهای بزرگ آزادی عمل بیشتری دارند و در نتیجه شرایط برای مداخله نظامی آنها مساعدتر خواهد بود. به نظر می رسد که در چنین اوضاع و احوالی قدرتهای بزرگ به منظور هدایت یا تحت کنترل در آوردن سیاست بین المللی با یکدیگر همکاری می نمایند. یک ضرب المثل افریقایی می گوید: «زمانی که دو فیل با یکدیگر می جنگند، آن علف است که زیر پای آنها له می شود». اگر این امر بیان کننده ویژگی جنگ سرد باشد، میتوان این سوال را مطرح کرد که در صورت همکاری دو فیل، آیا علف ریشه کن نخواهد شد؟

لازم است به یکی از نتایج جنبی پایان جنگ سرد اشاره شود. آیا با کاهش تسلط مستقیم دوا بر قدرت، مسائل دوران استعمار و جنگ سرد که مسکوت مانده از نو مطرح خواهد شد و آیا پی آمد آن، پیدایش بحرانهای متعدد در روابط بین کشورهای کوچکتر خواهد بود؟ صرف نظر از اینکه این امر ثبات، صلح و آرامش این کشورها و روابط منطقه ای را متزلزل خواهد نمود، باید پرسید که آیا این کشورها و روابط منطقه ای را متزلزل خواهد نمود، باید پرسید که آیا این وضعیت زمینه را برای مداخله بیشتر قدرتهای غیر منطقه ای فراهم خواهد کرد و آیا، بالاخره محدودیتهایی برای آزادی عمل کشورهای کوچکتر به دنبال نخواهد داشت؟ احتمالاً مروری مجدد بر روابط بین الملل و نحوه

□ اگر اتحادیه ها صرفاً بر مبنای توافق سران کشورها تشکیل گردد، و در همان سطح بماند، موقتی و کوتاه مدت خواهد بود و نیز از اهمیت ویژه ای چه در روابط کشورهای عضو و چه در سطح بین المللی برخوردار نخواهد شد.

□ هر چند با کاهش رقابت قدرت های بزرگ برای تسلط بر جهان، قاعدتاً کشورهای دنیای سوم باید از آزادی عمل بیشتری برخوردار شوند، لکن واقعیت های سیاست بین المللی، رفتار قدرتهای بزرگ، و مسائل نهفته در جهان سوم، خلاف این امر را ثابت می کند.

عملکرد قدرتهای بزرگ قبل از جنگ اول جهانی لازم خواهد بود. نهایتاً شایان ذکر است که پیدایش مراکز جدید قدرت (در سطح منطقه ای یا جهانی) و همکاری نزدیکتر آنها از جهات اقتصادی و سیاسی، کشورهای گوشه گیر (اختیاری یا اجباری) را در موقعیت ضعف آشکار قرار می دهد و تدریجاً آنها را به سوی سیاست های انفعالی خواهد کشاند.

همانطور که در بالا اشاره شد، در صورت ادامه روند کنونی، وجه مشخصه ساختار جامعه بین الملل در آینده، تسلط پنج قدرت خواهد بود. روابط بین این قدرتها بر اساس چه متغیرهایی شکل خواهد گرفت؟ به عبارت دیگر نیروی محرک سیاست بین الملل چه خواهد بود؟

در این راستا لازم است به دو نکته اشاره شود. با رنگ باختن ایدئولوژی و سیاست، انتظار می رود که اقتصاد و تکنولوژی، رفتار متغیرهای دیگر در شکل بخشیدن به سیاست خارجی کشورها را تحت الشعاع قرار دهد که نتیجه آن تشدید و گسترش رقابتهای اقتصادی - مالی در سطح جهان خواهد بود. از سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا در کوتاه مدت بزرگترین نیروی جهانی به شمار خواهد رفت و لذا انتظار می رود که استفاده از قدرت برای تحمیل مواضع اقتصادی بر کشورهای دیگر، ویژگی سیاست ایالات متحده در آینده باشد.

با توجه به فقدان وزنه ای که چشم داشتهای اقتصادی جهان سرمایه داری توسعه یافته را تعدیل کند، میتوان گفت که از نظر اقتصادی و تجاری، رقابت و کشمکش بین سه مرکز قدرت جهان سرمایه داری، یعنی آمریکا، ژاپن و اروپا، تعیین کننده روند سیاست بین المللی خواهد بود.

تجارب گذشته بیانگر این امر است که این نوع رقابتهای موجب تسلط فزاینده کشورهای سرمایه داری توسعه یافته بر کشورهای عقب افتاده میگردد. بدیهی است همکاری های اقتصادی و تجاری نزدیکتر حاصل از «هم گرایی» کشورهای جهان سوم، میتواند در رهائی ممالک در حال توسعه از زوایب (استثمار) (تجارت نابرابر)، یعنی دگرگون شدن روابط تجاری از حالت «شمال - جنوب» به «جنوب - جنوب» نقش اساسی ایفاء نماید.

اینگونه همکاری ها یا پیوندهای منطقه ای که موجب پیدایش مراکز قدرت بزرگتری می شود، تا اندازه ای نتایج رقابتهای اقتصادی و سلطه گرانی کشورهای غربی را تعدیل خواهد کرد.

زیر نویسها

(1) C.W. Mills and H.Gerth, «Character and Social Structure, The Psychologie of Social Institutions», Routedledge and Kegan Paul Ltd., London, 1954, Chapter 11.

(2) — R.A.Folks, «Bipolarity and The Future of World Society» in «World Society» edited by B.Londheer, N.Laemen and F.N.Polak. Martinees Nijhoft, The Hague, 1971, P. 104

(3) W.Slocomeh, «The Political Implications of Strategic Parity», Adelphi Papers, No. 77, 1971

(۴) ژنرال دو گل معتقد بود که تفاهم و همکاری در روابط دوجانبه ابرقدرتها میتواند سیاست دوا بر قدرت را در مسیر سازش و تفاهم پیرامون مسائل و منافع کشورهای ثالث بیندازد.

(۵) این سوال خارج از لطف و اهمیت علمی نیست که آیا در شرایطی که زوال یا مرگ سوسیالیسم امری مسلم بنظر می رسد، تحلیل های مارکس مبنی بر اهمیت متغیرهای ماتریالیستی و نقش عینی آنها، یک بار دیگر (همانند دوران قبل از جنگ جهانی اول) به نوعی بیانگر تکامل جامعه بشری در عصر سرمایه داری تلقی خواهند شد؟